یکشنبه، ۲۷ تیر ۱۳۸۹، آسمان روز

شب مدادها

شب مدادها

پويا رفويي

اكنون، و درست به اقتضاي همين اكنون، پس از 10 سال كه از مرگ گلشيري مي‌گذرد، اين سوال مطرح مي‌شود كه آيا گلشيري معاصر ما است يا خير و اصلاً معاصر بودن به چه معناست. زماني رولان بارت در پاسخ به چنين پرسشي گفته بود: معاصر بودن يعني نابهنگامي. تامل در معاصر بودن، خود دغدغه‌اي معاصر است.

نابهنگامي گلشيري به اين معني است كه او از اتصال يا انطباق با دوران خود سر باز مي‌زد. در روزگار ما كساني معاصر مي‌شوند كه خود را با تمامي خواسته‌هاي آن روزگار منطبق نسازند. گلشيري با ما ناهمزمان بود و درست به همين دليل همچنان معاصر ما است.

ناهمزماني گلشيري به اين معني نيست كه او در زماني ديگر مي‌زيست و خود را متعلق و برآمده از دوراني ديگر مي‌دانست. اگر از شازده‌اي قجر مي‌نوشت هيچ نوستالژي حسرت‌باري از لحن نوشته‌اش برنمي‌خاست. در يكي از داستان‌هايش شاعري زنداني، 10 سال سپري‌شده را به عشره مشومه تعبير مي‌كند و در تار و پود نوشته‌اش با هزار سال حبسيه فارسي پيوند مي‌زند و به ناگهان اوين با ناي و دهك و لهاور هم گوهري پيدا مي‌كند. گذشته در نوشته گلشيري نشانه نيست. نشانگان يا علامت بيماري است.

به تعبير جرجيو آگامبن، كه شايد بهترين متفكري باشد كه به معاصر و شرايط پديداري او فكر كرده، معاصر بودن خصلت خردي است كه با علم به آنكه مي‌داند زمانه او را به خود نمي‌پذيرد، با اين حال از زمانه‌اش نمي‌گريزد. از اين رو معاصر بودن همواره واجد كيفيتي پارادوكسي، پرالتهاب، و در تجربه گلشيري مهيب بود. با زمان گام زدن و توامان از آن فاصله گرفتن در نثر و داستان گلشيري موج مي‌زد. او در پي تقليد از ادوار نثر فارسي نبود، اهتمام او براي منتقي كردن دهشت و هيبت برآمده از گذشته است. گلشيري در فرآيند روايي كردن زبان قديم، از آن زباني شفاهي نيز مي‌ساخت و از اين طريق حجيت و اعتبار آن را زائل مي‌كرد و بر وجه حكمي و پيشيني زبان غالب مي‌شد.

گلشيري به روزگار خودش خيره‌مي‌نگريست اما نگاه خيره نويسنده معاصر با ساير ين فرق مي‌كند. معاصر آنگاه كه به زمانه‌اش چشم مي‌دوزد، به جاي نورهاي آن ظلمتش را مي‌بيند، وضعيت موجود و حوادث جهان پيرامون به چشم آدم معاصر، مبهم و تيره و تار مي‌آيد. اما چطور مي‌توان نورهاي تاريكي را و به قول خود گلشيري، نورهاي سياه زمانه را ديد.

آگامبن از تمثيلي علمي براي توضيح امر معاصر استفاده مي‌كند: عصب‌شناسان مي‌گويند تاريكي، پارگي شديد و ناگهان نور در پاره‌اي از سلول‌هاي عصبي حاشيه‌اي است كه گاه در شبكيه چشم فعال مي‌شوند. به محض فعال شدن اين سلول‌هاست كه ما تاريكي را حس مي‌كنيم. بنابراين تاريكي در فرآيند ديدن و صرفاً غياب نور نيست. نوع خاصي از ديدن است. با استفاده از اين نگاشت تاريكي است كه معاصر، خود را به تمامي و منفعلانه به زمانه خود تفويض نمي‌كند. معاصر، ظلمت را به رغم هجوم نورهاي بصيرت در هر دوران كشف مي‌كند و اجازه نمي‌دهد نورهاي درنده، نورهاي وقيح لهاش كند.

گلشيري در كارنامه نويسندگي‌اش به دو مقوله شديداً وفادار بود؛ شعر و سياست.

با اين حال به جز مدت كوتاهي در طول حياتش، به جز وساطت نثر، بدون ميانجي داستان، به هيچ يك از اين دو نپرداخت. مواجهه گلشيري با شعر و سياست از سنخ آنچه فلاسفه به آن دربارگي مي‌گويند، نبود. هرچند درباره هر دو مقوله نوشت، مي‌توان به تاسي از ميخاييل مدار نوشته گلشيري را حاصل دو نيروي گريز از مركز شعر و درون‌مركز سياست دانست. گلشيري در داستان‌هايش همواره تلاطم صدا و معنا را بروز مي‌داد. اين دو گاه عكس هم عمل مي‌كردند. نوشته او هيچگاه عاري از ريتم نيست. وقفه و تكرار، كوچك‌ترين مولفه‌هاي هر ريتم، در نوشته‌هاي او نشانه‌هاي خاص خود را دارد. با اين حال شاعرانه هم نمي‌نويسد. او معنا، سير روايت و شخصيت‌پردازي را به مصاف ريتم مي‌برد و از اين بابت است كه در نثر او ايده شعر، همواره حي و حاضر است. از طرف ديگر به تاثير نيروي گريز از مركز سياست هم بي‌توجه نيست. در همه رخدادهاي دوران‌ساز مهم پيرامون خود شركت مي‌كند و موضع‌گيري‌اش، علني و جسورانه است؛ كودتا، انقلاب و جنگ، مهم‌ترين ضربه‌هاي مدرن در زندگي به حاشيه كشاندشده ايران معاصر در نوشته‌هاي گلشيري از «مردي با كراوات سرخ»، تا «فتحنامه مغان» و «زنداني باغان» حضور دارد. اين رخدادها نمي‌گذارند لحن راوي، با زبان جاري و زمان تقويمي انطباق پيدا كنند. در زمان تقويمي، چيزي، نيروي جادوي شايد هست كه سر باز مي‌زند، پافشاري مي‌كند و خود اسباب دگرديسي‌اش را فراهم مي‌كند. براي فراچنگ آوردن زمانه، براي معاصر شدن، گلشيري به فرم ادبي «خيلي زود، خيلي دير» و «همچنان و نه هنوز» متوسل مي‌شد. اين تعبيرها متعلق به ژان لوك نانسي است. خيلي زودهاي گلشيري را در انفجار بزرگ و حريف شب‌هاي تار تجربه مي‌كنيم. كه اكنون و درست به اقتضاي همين اكنون، از نه هنوز بودن آن به خوبي باخبريم. خيلي ديرهاي گلشيري را بيشتر بايد در رمان‌هايش جست‌وجو كرد. شازده احتجاب مظهر همچنان خيلي دير گلشيري است. در جن‌نامه، آخرين رمانش نيز اين قاعده پابرجاست. تجربه‌اي كه معاصر بودن گلشيري را رقم مي‌زند بيش از هر چيز ماحصل عدم تجانس او با رويدادهاي زمانه‌اش است. تكاپوي پيوسته گلشيري در پي به دست آمدن آن لحظه به دست‌نيامدني بود كه حالا به طيب خاطر مي‌توانيم نام اكنون بر آن نهيم. او نه در پي تاسيس مفهومي تازه بود نه درصدد اجراي تكنيك خاص برآمد. حالا او به يك سبك مبدل شده و سبك‌ها هميشه خيلي دير هستند. سبك به قول گئورگ زيمل، عبارت از اكنون به‌دست‌نيامدني در گذشته سپري‌شده است. جغرافياي زمان در طرز نوشتن گلشيري چنين نيست كه گذشته چيزي در پشت سر و آينده چيزي در پيش رو باشد. گذشته همان كه به فراست در و با شعر و سياست، دريافت بخشي از اكنون ماست؛ كه ما مطلقاً از زيستن در آن ناتوانيم.

چنانچه به طور قراردادي گلشيري را به مسيح تشبيه كنيم و براي او وجهي عيسيانه قائل شويم، حالا از پس اين 10 سال كه مي‌توانيم بگوييم حواريون او با امعان نظر از استثناها، غالباً متعلق به نسل دهه 50 بودند، كاري پيش نبردند. هريك به راه شبهه و شعبده رفتند و در كارگاه‌ها و صومعه‌ها و خانقاه‌هايشان جعل حديث مي‌كنند. اما شايد در آستانه دهه دوم پس از گلشيري، دهه شصتي‌ها، (كه البته نسل در اينجا به معني متعارف آن در جامعه‌شناسي نيست) رسولان او باشند يا بشوند. آنها بيشتر از آنكه به سبك يا حتي منش او وفادار باشند، به خطاب او وفادارند. آنچه پيداست اين است كه در مدار «اضطراب تاثير» او قرار گرفته‌اند و با پارادوكس گلشيري بودن، در پيوست و گسست توامان با زمان بودن، معاصر بودن عجين شده‌اند و مي‌نويسند. و مي‌نويسيم تا با رستگاري كلمه مگر، اين همه نورهاي ظلماني و زمهريري ملغي بشود.

...

نویسنده کتاب شرق ساعت ۲۳:۵۳
موضوع ادبیات

0 نظر:

ارسال یک نظر

جستجو

موضوع‌ها

ادبیات (33)
اندیشه (10)
مصاحبه (4)
هنر (13)

بایگانی

▼ 2010 (61)
◄ August (11)
▼ July (47)
ترجمه کاری سترگ
زیستن در میان خواب‌ها
از تئوری می‌ترسیم
نمی‌توانیم منکر مجسمه سازی در ایران شویم
سرسره روغنی
ما همه دیزاینیم
کدام ماه است که توت فرنگی‌ها سرخ می‌شوند
گذشته سازان
در آستانه از دست رفتگی زمان
خوب و بد یا سود و زیان
این داستان را من با صدای خودش شنیدم
خاطرات فراوانی برایمان گذاشت
گلشیری صدایش را در داستان پیدا کرد
شب مدادها
به پنج دقیقه‌ای ورق‌ها را هم شستند
بخت ما بود که او را شناختیم
کلاژ هوشنگ گلشیری در ذهن ما
در عرصه مطبوعات
مگر هوشنگ به آنها چه گفته بود
ما به وودی آلن عادت داریم
شما آدم مشهور هستید
لیبرال‌ها منتشر شدند
جهان نیازمند رستگاری نیست
باید فرار کنی
سراسر پوچ
به اعتبار فوکو همواره شک کنید
پایان رویای آمریکایی
بازگشت به ادبیات ایده
برای اندیشیدن باید ترجمه کرد
یک حس تلخ خوشایند
خوانش دوباره عصر بزرگان
بازنویسی آنارشیستی انجیل
متن‌های نمایشی به جا مانده
جزوه‌ها را باد با خود می‌برد
آمریکا وجود ندارد
ما نوادگان کارل گئورگ بوشنر هستیم
درختی هستم که قهر کرده است
تاریخچه تحلیلی کمیک استریپ
در ستایش تجربه
به حیوانی که کنارت افتاده نگاهی بینداز
وظیفه نسل پس از نیما
نقد عرصه مبارزه است